

نام او مَریم است. او مادرِ من است.

مادرَم زنِ دانایی است. او دانشِ زیادی دارد.

مادرَم دیروز مَرا برای زیارت به رِی بُرد. رِی بسیار تماشایی بود.

امروز مادرَم مویِ مَرا شانه زد. مَن رویِ زیباییِ مادرَم را بوسیدم.

شاید امشب دایی یاسر به یزد بیاید.

دایی یاسر برادرِ مادرَم است. او زیاد به یزد نمی آید.

او یزد را دوست ندارد؛ زیرا یزد نیمه بیابانی است.

بیابان از دریا دور است. در بیابان شن زیاد است.

مادرَم برای شام سبزی می شوید. شام آتش داریم.

او سیرِ تازه در آتش می ریزد.

دایی یاسر آتشِ رشته را با سیرِ زیاد دوست دارد.

دایی آمد. او با دسته‌ای یاس برای مادرَم به یزد آمده است.

راستی! آیا می دانستی مادرَم بویِ یاس را بسیار

دوست دارد؟

